

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: احسان ۴

تاریخ: ۲۴ خرداد ۱۳۹۳؛ ۱۶ شعبان ۱۴۳۵

مکان: اصفهان، نمازخانه هلال احمر

رابطه احسان و تقوا

صحبت درباره احسان بود. هم قرآن کریم و هم روایات، احسان را در ردیف تقوا گذاشته‌اند. در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»^۱ (خداوند هم با انسان‌های متقی است، هم با کسانی که محسن هستند). خب، تقوا می‌دانید این است که انسان فرمان خدا را اطاعت می‌کند، از خدا پیروی می‌کند، ترک معصیت می‌کند. این را می‌گوییم تقوا.

محسن یک چیزی وسیع‌تر از این است. ممکن است انسان به یک کسی احسان بکند که خداوند به او دستور داده؛ مثلاً به پدر و مادر که فرمود: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۲. احسانی که انسان به پدر و مادر می‌کند، هم احسان است، هم تقوا، چون دارد فرمان خدا را اطاعت می‌کند. یک جاهایی هم می‌رسد که فرمان خدایی روی آن نداریم، اما نیکی کردن هست. بالاخره دارد به یک کسی احسان می‌کند.

در برخورد با دیگران، همسر، دشمنان، گاهی ما یک لطفی را در حق یک کسی می‌کنیم که هیچ حقی به گردن ما ندارد. حتی تقاضایی هم نکرده؛ اما داریم یک خدمتی به او می‌کنیم. خب احسان به اوست. دستور الهی هم روی آن نیست، چون خدای متعال که نگفته بود من بیایم به این احساس بکنم، اما در عین حال خداوند خشنود می‌شود. یک مقدار بروم جلوتر، می‌گویم اصلاً اگر کسی کافر باشد، خب وقتی یک کسی کافر است، اصلاً خدا را قبول ندارد دیگر، می‌خواهم از خودمان بیرون بیایم، یک انسان کافر اگر آمد به یک کسی احسان کرد، خب معلوم است که برای خدا نیست، اما باز احسان او مورد توجه پروردگار است. مثل سخاوت می‌ماند. اگر یک کسی کافر باشد، اما سخی باشد، خدای متعال خیلی دوستش خواهد داشت. یعنی این صفت، صفت خوبی است، ولو آن وقت که دارد احسان می‌کند، کمک می‌کند، برای خدا نمی‌کند. اصلاً خدا را قبول ندارد، دین ندارد، اما دست‌ودل باز است، به دیگران رسیدگی می‌کند. یک چنین کسی چون دین را قبول ندارد، آخرش جهنم می‌رود، قیامت سر و کارش با جهنم است، اما در جهنم روایت دارد خدا در یک جای خاصی قرارش می‌دهد که عذاب زیاد نبیند. حتی ممکن است هیچ عذابی نبیند. از بس خدا سخاوت را دوست دارد.

حالا ببینید این سخاوت اگر بیاید در وجود من و شمایی که ایمان به خدا هم داریم، چه می‌شود. احسان، یک چنین حالتی دارد. اگر یک شخصی مؤمن نباشد، اما به دیگران احسان بکند، خداوند این صفت را دوست دارد. صفت احسان کردن به مخلوق را دوست دارد. حالا اگر ضمیمه ایمان شد، ببینید چه می‌شود.

^۱. نمل، ۱۲۸.

^۲. بقره، ۸۳.

احسان؛ بهترین توشه آخرتی

در روایت هم داریم همان طوری که تقوا ذخیره قیامتی انسان است که در قرآن فرمود بهترین زاد، خیر الزاد، تقواست، بهترین زاد و توشه قیمتی هم احسان به دیگران است. شما این‌ها را کنار هم بگذارید و تا این‌ها کنار هم نیاید، انسان متوجه نیست. در قرآن می‌گوید: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۳، خب آن را می‌خوانیم. بعد یک مرتبه می‌گوییم حالا می‌خواهیم توشه جمع بکنیم، تقوا چیست؟ یک‌جا می‌گوید همین احسانی که به دیگران می‌کنید، بهترین توشه شماست. عبارت این است: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «نِعْمَ زَادُ الْمَعَادِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْعِبَادِ»^۴ (خوب توشه‌ای برای معاد است احسان به بندگان خدا). همان کلمه زادی که در قرآن برای تقوا گفته شده، این‌جا کنار احسان آمده و گفتیم در خود قرآن هم احسان و تقوا کنار هم آمده: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». در کنار معیت خدا با متقین، می‌گوید خدا با محسن هم معیت دارد.

حالا من به مناسبت این روایتی که خواندم که الان فهمیدیم احسان خوب ذخیره‌ای برای‌مان جمع می‌کند، چندتا روایت دیگر هم بخوانم.

فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِصَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا نِعْمَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ»^۵ بر شما باد به اعمال پسندیده، کارهایی که شایسته است، این‌ها را هرچه می‌توانید انجام بدهید که این‌ها خوب توشه‌ای برای معادتان است.

در روایتی دیگر فرمودند: «أَفْضَلُ الذَّخَائِرِ حُسْنُ الصَّنَائِعِ»^۶ بهترین ذخیره‌ها برای قیامت‌مان چیست؟ نیکو اعمال: «حُسْنُ الصَّنَائِعِ». صنایع به معنای صنعت در فارسی نیست، به معنای اعمال است، یعنی کارها. به مجموعه کارها صنایع می‌گویند. بهترین ذخیره‌ها، اعمال نیکویی است که انسان انجام می‌دهد.

فرمودند: «الْمَعْرُوفُ ذَخِيرَةٌ الْأَبَدِ»^۷ (کار پسندیده، ذخیره ابدی است)؛ یعنی در قیامت، آن‌جا خوب نتیجه خواهد گرفت.

عبدکردن دیگران با احسان کردن به آن‌ها

بحث دیگری که خدمت‌تان عرض می‌کنم راجع به این است که وقتی به یک کسی احسان می‌کنید، او را عبد خودتان می‌کنید. فرمودند: «الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ»^۸ یا در روایت دیگر دارد: «الْإِنْسَانُ عَبْدُ الْإِحْسَانِ»^۹ (انسان بنده احسان است). خود انسان و احسان هم که حروف اصلیشان مشترک است، جز یک حرف. این هم به‌خاطر این است که از نظر معنا به هم نزدیک‌اند. حالا چرا معنایشان به هم نزدیک است؟ چون علّت و معلول‌اند. احسان علّت می‌شود برای این‌که یک کسی را عبد خودش می‌کند؛ یعنی در دل او تصرف می‌کند و آن را به سمت خودش متوجه می‌کند.

مریدبازی به واسطه احسان ممنوع!

^۳. بقره، ۱۹۷.

^۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۱۶.

^۵. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۵۰.

^۶. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۰.

^۷. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۴.

^۸. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۱۷.

^۹. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹.

خب این روایت‌ها برای کسانی که به قیامت عقیده ندارند، خوب است؛ چون آن‌هایی که قیامت را قبول ندارند، دنبال مرید می‌گردند. می‌خواهند ده تا مرید بیشتر داشته باشند. به آن‌ها می‌گوییم خب راهش این است که احسان بکنید. احسان بکنید، مردم را عبد خودتان می‌کنید. اما آن‌هایی که به قیامت اعتقاد دارند، مثل جمع این‌جا، ما باید فوری به روایت تبصره بزنییم به اینکه یک وقت فکرتان نرود به سمت کثافت‌های مرید بازی. این خیلی بد است که انسان یک‌مرتبه فکرش می‌رود به سمت این که می‌گوید پس خوب است ما هم این کار را بکنیم. نه، این‌ها مشکلات دارد.

لذا می‌گوییم اگر احسان می‌کنید، افراد را به خدا جذب بکنید، یعنی خودتان واسطه فانی باشید. واسطه‌ها گاهی فانی نیستند، گاهی هم فانی هستند. واسطه فانی مثل چه؟ مثل پدر و مادر که می‌آیند خواستگاری برای پسر، برای شما، برای دختر، اما بعد از خواستگاری فانی می‌شوند. زن و شوهر را، دختر و پسر را، به هم می‌رسانند، دیگر هم کاری به آن‌ها ندارند. اما گاهی واسطه‌هایی هستند که فانی نیستند. بعد از این که دختر و پسر را به هم رسانند، مدام در کارهایشان دخالت می‌کنند. مدام صدایشان می‌زنند. از همان اول که می‌گویند نروید جایی جدا بنشینید، شما بچه هستید، حتماً بیاید پهلوی خودمان زندگی بکنید تا ما بدانیم دارید چه کار می‌کنید. یک وقت اشتباه می‌کنید. بعد هم مدام دخالت می‌کنند. کجا رفتید، کجا بودید، چه چیزی خوردید، چه کار کردید. بعد پدر و مادرها می‌گویند این‌ها که دخالت نیست، ما می‌خواهیم کار یادشان بدهیم! اما واقعش دخالت است. اگر یک کس دیگر بیاید در همین کارهای پدر و مادر دخالت بکند، بگوید کجا بودید، دارید چه می‌کنید، می‌گوید به شما چه مربوط! آن‌جا اسمش را دخالت می‌گذارند؛ اما نسبت به بچه خودش می‌گوید نه، این عقلش هنوز به کارش نمی‌آید. خب اگر به کارش نمی‌آید، چرا زنش دادید؟! برایش زن می‌گیرد، می‌گوید این‌جا عقلش می‌رسد که ازدواج بکند، اما عقلش به کارهایش نمی‌آید.

واسطه‌گری علمای شیعه برای جذب افراد به خداوند متعال

عرضم این است که اگر واسطه‌ای شویم برای این که مردم را به خدا برسانیم، این خیلی عالی است و عالم شیعه این رنگ و بو را همیشه دارد. عالم‌های دیگر این‌طور نیستند. شما بروید در بین اهل تسنن، بروید در بین مسیحی‌ها، یهودی‌ها، می‌بینید این‌طور نیستند. عالمان آن‌ها سعی می‌کنند مردم را دور خودشان جمع بکنند. همیشه دنبال تابلویی هستند برای اینکه خودشان را معرفی بکنند. البته عالم شیعه هم به تبعیت از اهل بیت (علیهم‌السلام) این‌ها را یاد گرفته که همه باید فدای خدا بشویم. لذا فدایی خدا فانی می‌شود و فانی دیگر اصلاً رنگ و بویی از خودش ندارد. همیشه فریادش برای خداست.

آن وقت که امام (رحمه‌الله) نجف بودند، یک اطلاعیه‌ای علیه ایشان به دروغ پخش کرده بودند. بعضی رفتند پیش حضرت امام که اجازه بدهید ما جواب این دروغ‌ها را بدهیم. خوب که حرف‌هایشان را زده بودند، امام یک کلمه گفته بودند: «ما عمرمان کفاف نمی‌دهد وقت صرف این کارها بکنیم. اگر عمری هم داشته باشیم، باید از دین دفاع بکنیم، نه از خودمان!» بلند شوید بروید. حالا بلند شوید بروید را من می‌گویم، دیگر ایشان نگفته بودند. همین، با یک جمله کل بحث را جمع کردند. گفته بودند می‌خواهید چه کار کنید؟ می‌خواهید از شخص من دفاع بکنید؟ همه ما باید فدای دین بشویم. وقت هم نداریم. عمرمان این قدر زیاد نیست که بخواهیم بنشینیم جمله‌بندی بکنیم و بگوییم می‌خواهیم چه کار کنیم، می‌خواهیم چه کار کنیم.

این یک درس است. رهبران شیعه همیشه این‌طور بوده‌اند. اگر می‌دیدید مردم شدیدترین علاقه‌ها را به حضرت امام داشتند، الان می‌بینید چنین علاقه‌ای را به رهبر معظم دارند که در دنیا نظیر ندارد. یعنی شما هیچ شخص دومی را نمی‌شناسید که این قدر فدایی و عاشق داشته باشد. میلیون‌ها انسان در دنیا هستند که عاشق ایشان هستند. حالا شخص ایشان را ببینید، یک موقعی به ما می‌فرمودند که من در وجودم یک ذره علاقه به رهبریت نیست. بعد به جمعی که آن‌جا بودند، اشاره کردند و گفتند بعضی از شماها من را می‌شناسید، می‌دانید من چه می‌گویم، چون بعضی نمی‌شناختند، درست اطلاع نداشتند. گفتند بعضی‌تان می‌دانید من چه می‌گویم. در وجودم یک ذره علاقه هم نیست. ما از این لذت می‌بریم که یک کسی در اوج مسئولیت، این‌طور فدایی دارد، بعد هم می‌گوید من هیچ علاقه به این موقعیتم ندارم. این را شما کجا می‌توانید پیدا کنید؟ یک مقدار بروید جلوتر، در وجود ائمه (علیهم‌السلام) می‌بینید.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) وقتی به خلافت رسیدند، خب مسئولین مدام دیدنشان می‌آمدند. ابن عباس آمد داخل چادر، گفت چند نفر از این فرمانده‌ها آمدند می‌خواهند شما را ببینند. همین که داخل چادر شد، دید حضرت نشستند، دارند کفش‌شان را وصله می‌زنند! کفش‌هایشان پاره شده بود، داشتند می‌دوختند. ابن عباس تعجب کرد و همین‌طور به امام (علیه‌السلام) خیره شد. این موجود ملکوتی و آسمانی نشسته کفش خودش را وصله می‌زند، حالا مردم هم می‌آیند می‌بینند. اگر مردم ببینند که رهبرشان دارد چنین می‌کند، چه فکری می‌کنند؟ امام (علیه‌السلام) وقتی دیدند این تعجب کرده، خب متوجه شدند دارد چه فکری می‌کند، به ابن عباس گفتند: «به نظرت این لنگه کفش چقدر می‌ارزد؟» گفت: «هیچ.» راستش را گفت؛ چون یک لنگه کفش ارزش ندارد. اگر ارزش داشته باشد، دوتایش با هم است و می‌گوییم مثلاً نصف قیمت، اما یک لنگه خریداری ندارد. حضرت فرمودند: به‌خدا قسم این حکومتی که من بر مسلمان‌ها پیدا کردم، ارزشش در وجود من از این یک لنگه کفش هم کمتر است. تو خیال می‌کنی حالا من چون حاکم شدم، دیگر باید رفتارم را عوض کنم؟ من اصلاً برای این حکومت ارزشی قائل نیستم. بعد یک استثناء زدند، فرمودند: مگر این که حقی را برای مظلومی زنده بکنم. آن وقت برایم ارزش دارد. ارزش آن هم به‌خاطر این است که حق یک مظلومی را احیاء می‌کنم. خود حکومت برایم هیچ ارزشی ندارد.

این‌ها در دنیا نظیر ندارد. یعنی شما بروید در رئیس‌جمهوری‌های دنیا ببینید وقتی که رئیس‌جمهور می‌شوند، چه وضعی پیدا می‌کنند. اصلاً انگار زندگی‌شان یک‌مرتبه عوض می‌شود.

یک کسی چند سال زندان بود. بعد از چند سال، دولت از زندان آزادش کرد. وقتی آزاد شد، مریدهایش که چند هزار نفر بودند، یک جلسه تشکیل دادند، بنا شد این آقای زندانی که آزاد شده بود، بیاید سخنرانی کند. وقتی آمد پشت بلندگو، همین که چشمش به جمعیت افتاد، دید هورا می‌کشند و کف می‌زنند، پشت بلندگو سکت کرده و افتاد مرد! از شدت هیجان که دید چند هزار نفر آمدند. این‌ها مال این است که دین ندارند، خودشان را تربیت نکردند. یکی هم مثل حضرت امام (رحمه‌الله). حالا شماها که امام را ندیده بودید؛ اما گاهی فیلم‌هایشان را نشان می‌دهند، پیداست. ما که از نزدیک دیدیم، می‌دانیم چیست. وقتی مردم شعار می‌دادند، داد و فریاد می‌زدند، حضرت امام دست تکان می‌دادند، اما اگر چشم‌هایشان را نگاه کنید، می‌بینید اصلاً به جمعیت نگاه نمی‌کنند. ایشان آن‌چنان خودشان را تربیت کرده بودند که هم بی‌اعتنا به مردم نبودند که یک وقت مردم نگویند ما داریم این قدر داد می‌زنیم، ایشان بی‌اعتنا هستند، نه، یک دست تکان

می‌دهند که جواب تشکر مردم را بدهند، اما از آن طرف در روحیه‌شان اصلاً تاثیر نمی‌گذاشت. آن وقتی که قم بودند، یک بار به یکی از مسئولین فرمودند: «اگر تمام این مردمی که درود بر خمینی می‌گویند، مرگ بر خمینی هم بگویند، من دست از راهم برنمی‌دارم!»

علم دین این است. حالا عرضم این است که اگر بناست همه ما فدایی خدا باشیم، فدایی دین باشیم، پس از این روایت‌ها، این استفاده را بکنیم: اگر به یک کسی احسان کردیم، نخواهیم او را مرید شخص خودمان بکنیم. نه، قصدمان این باشد که او را به خدا وصل بکنیم.

جذب زنان بدحجاب به خداوند متعال با احسان

به خواهران گرامی هم عرضم این است: خواهران گرامی سعی کنید با این خواهرانی که بدحجاب هستند، رعایت نمی‌کنند، خوب برخورد کنید. به آن‌ها احسان کنید. این‌ها را به خودتان جذب کنید؛ اما نه به شخص خودتان. وقتی به شما جذب می‌شوند، به رفتار و مرام شما جذب می‌شوند. وقتی شما را دوست دارند؛ یعنی چادرتان را دوست دارند. به این علاقه‌مند می‌شوند. می‌گویند چادری‌ها این طوری‌اند. لذا به خودتان جذب کنید؛ اما واسطه شوید که این‌ها به خدا جذب بشوند. نشانه‌اش هم این است که اگر دیدید به یک خواهر دیگری جذب شدند که آن هم مثل شماست، هیچ ناراحت نیستید، می‌گویید چه فرقی می‌کند. حالا این که من می‌خواهم او را به خدا وصل بکنم، بگذار آن به خدا وصلش بکند. اصلاً گاهی با یک خواهر دیگر آشنایش می‌کنید، می‌گویید برو از فلانی استفاده بکن. خیلی نتیجه می‌گیری.

فرمودند: «الْإِحْسَانُ يَسْتَعْبِدُ الْإِنْسَانَ»^{۱۰} (احسان عبودیت می‌آورد انسان را)؛ یعنی عبدش می‌کند و فرمودند: «الْإِحْسَانُ يَسْتَرْقِي الْإِنْسَانَ»^{۱۱} (احسان، انسان را رقی می‌کند). رقی باز عبد را می‌گویند؛ یعنی گردن‌ها را در گرو شما قرار می‌دهد، به شما وصلش می‌کند. در روایتی دیگر فرمودند: «النَّاسُ أَبْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ»^{۱۲} (مردم بندگان کسانی هستند که احسان می‌کنند) یا (بندگان چیزهایی هستند که به آن‌ها احسان می‌شود). وقتی به آن‌ها احسان می‌کنی، آن هم بنده آن است.

لزوم پاسخ به احسان دیگران

نکته بعدی هم راجع به این است که اگر مورد احسان واقع شدید، بی‌جواب نگذارید. نگویید وظیفه‌اش بود. به خصوص اگر از طرف هلال احمر، بهزیستی، نیروی انتظامی، از طرف یک جایی هست، نگویید خب این وظیفه‌اش است. لباس هم که پوشیده، وظیفه‌اش است. خب می‌دانم وظیفه‌اش است؛ اما وظیفه شما چیست؟ بعضی‌ها هستند می‌خواهند مدام وظیفه دیگران را مشخص کنند. آن وظیفه‌اش بود که بیاید به شما احسان بکند، به وظیفه‌اش هم عمل کرد. حالا وظیفه شما چیست؟ وظیفه شما این است که استفاده بکنی و هیچ نگویی؟ به روی خودت نیآوری؟ این را چه کسی گفت؟ عقلتان گفت یا نفستان گفت؟ عقل که این را نمی‌گوید. نفس این را می‌گوید. عقل چه می‌گوید؟ عقل می‌گوید اگر یک کسی به شما احسان کرد، یک قیدی به گردن شما گذاشته، یک غل و زنجیر. همین‌طور این قفل است، نمی‌توانید بازش کنید، مگر این که یا شما هم معادل آن احسان را به او احسان بکنید یا حداقل از او تشکر بکنی و الا شما همین‌طور محبوس هستی، یعنی این عقل اجازه نمی‌دهد تکان بخوری. می‌گوید شما مدیون فلانی هستی. دیئت را اداء کن.

^{۱۰}. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶.

^{۱۱}. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۷.

^{۱۲}. الکافی، ج ۱، ص ۵۱.

فرمودند: «الْمَعْرُوفُ غُلٌّ» (کار پسندیده خودش یک غُل است). غُل همان غُل و زنجیر را می‌گویند. یک زنجیری به گردنتان است. در ادامه فرمودند: «لَا يَفُكُّهُ إِلَّا شُكْرٌ وَ مُكَافَأَةٌ»^{۱۳} این زنجیر را باز نمی‌کند، مگر این که یا شکر بکنی، تشکر بکنی از زحمتی که او برایتان کشیده یا جبران بکنی. یک روایت دیگر دیدم که آن روایت می‌گوید و یا قسم سوّم و آن قسم سوم این است که حداقل در دلت دوستش داشته باش. چون گاهی انسان نه می‌تواند تشکر بکند، نه می‌تواند جبران بکند. مثلاً جدّ چهارم، پنجم قبلی‌اش یک چیزی را وقف کرده است، این هم دارد استفاده می‌کند. حالا آن جدّش کجاست که از او تشکر بکند؟ زیر خاک است. نه می‌تواند از او تشکر بکند، نه می‌تواند جبران بکند. جدّش یک باغی را برای نسلش وقف کرده است، حالا صد سال هم هست گذشته، این‌ها همه دارند می‌خورند و استفاده می‌کنند. می‌خواهی حالا چه کار بکنی؟ می‌خواهی این دین را چطور اداء بکنی؟ بالاخره در دلت دوستش داشته باش. البته می‌تواند برایش خیرات بفرستد. حالا آن‌جا خیرات هم هست.

گاهی وقت‌ها می‌شود که جلوی افراد است. جلوی افراد مثلاً می‌خواهد تقیّه بکند. می‌گوید من نه می‌توانم از فلانی تشکر بکنم، چون ده نفر ایستادند، دارند نگاه می‌کنند. می‌گویند چرا از او تشکر کردی، از من نکردی. گاهی می‌بینید نمی‌شود. افراد خیال می‌کنند تبعیض است. خیلی خب. اگر نه می‌توانید تشکر بکنید، نه می‌توانید جبران بکنید، وضع مالی‌تان خوب نیست، در دلتان که دیگر می‌توانید دوستش داشته باشید. آن که دیگر خرجی ندارد. آن وقت روایت می‌گوید: اگر در دلت هم دوستش نداشتی، شما اهل احسان نبودی. من ترجمه فارسی‌اش را می‌گویم، این‌ها در ترجمه روایت نیامده است، ما فارسی زبان‌ها می‌گوییم که آن احسان را حرامش کردی.

یک استاد بود، وقتی شاگردش سؤال می‌کرد، می‌دید این سؤالش خیلی چرت است، گاهی وقت‌ها سؤال آن قدر از بحث پرت است که استاد تازه می‌فهمد که این شاگرد درس را اصلاً نفهمیده، آن وقت استاد گوش می‌کرد تا می‌دید این شاگرد انگار خیلی حواسش پرت است، می‌گفت حرام کردی. یعنی چه؟ یعنی من این همه زحمت کشیدم مطلب را گفتم، شما با یک سؤال که پرسیدی، من تازه فهمیدم که اصلاً نفهمیدی، حرامش کردی. حالا این هم روایت این را می‌گوید: شما می‌آیید به من احسان می‌کنید، من نه تشکر از شما می‌کنم، نه جبران می‌کنم، نه در دلم دوستتان دارم. خب امام (علیه‌السلام) می‌فرمایند: من حرام کردم. لفظ حرام در روایت نیست، در روایت حضرت می‌گویند: اهل این احسان نبودم، شایسته نبود این احسان به من داده بشود. ما هم می‌گوییم حرامش کردم.

فرمودند: «أَحْسِنُ إِلَى مَنْ شِئْتَ وَ كُنْ أَمِيرَهُ»^{۱۴} (احسان کن به هر کس که می‌خواهی و به دنبالش امیر او باش)؛ یعنی بدان وقتی احسان کردی، بعد امیر او هستی، یعنی به راحتی می‌توانی به او فرمان بدهی و او هم از شما اطاعت می‌کند. فرمودند: «أَطِلْ يَدَكَ فِي مُكَافَأَةٍ مِنْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَلَا أَقَلَّ مِنْ أَنْ تَشْكُرَ»^{۱۵} این عبارت‌ها خیلی زیباست، معنا دارد. می‌فرماید: وقتی می‌خواهی به کسی که به شما احسان کرده، پاداش بدهی، در پاداش سعی کن طولانی پاداش بدهی؛ یعنی معادل نه، بیشتر. مثل سلام است که می‌کند، شما در جواب می‌گویید: سلام علیکم. یک چیزی را اضافه می‌کنید. می‌گوید: اضافه کن: «أَطِلْ»، یعنی طول بده. «أَطِلْ يَدَكَ فِي مُكَافَأَةٍ مِنْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ» (کسی که به شما احسان کرده، شما

^{۱۳}. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۹۴.

^{۱۴}. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۴.

^{۱۵}. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۹.

در پاداشش احسان او را طولانی بکن. (حالا چرا باید طولانی بکنیم؟ این به‌خاطر این است که شروع کننده، بدون استحقاق شما شروع کرد. شما که حقی نداشتید، بگویید من حقم است که به من احسان بکند. نه، بدون استحقاق شما به شما احسان کرد. اما شما که می‌خواهید پاداشش را بدهید، با استحقاق او دارید پاداش می‌دهید، یعنی می‌گویید او استحقاق دارد: چون به من لطف کرده، من باید برای او جبران بکنم. این «باید» که روی ذهن شما می‌آید، ارزش کارتان را کم می‌کند. چرا؟ چون «باید»، الزام است. الزام، سلب اختیار است؛ یعنی شما مجبور هستید احسان بکنید. اختیار ندارید. آن شروع کننده مختار بود: می‌توانست به شما احسان بکند، می‌توانست نکند. با اختیار خودش احسان را انتخاب کرد. شما اختیار نداری. شما با زور عقل داری جبران می‌کنی. عقلت دارد می‌گوید باید به او احسان بکنی. همین که می‌گوید «باید»، ارزش کارتان پایین می‌آید. حالا که ارزش پایین آمد، حضرت می‌گویند پس بیشتر احسان کن، یعنی کیفیت کارت پایین آمد، کمیت را بیشترش کن، حجم احسانت را بیشتر کن. لذا می‌گویند: «أَطْلُ» طولانی‌اش کن. اگر آن یک دقیقه به شما احسان کرد، شما پنج دقیقه به او احسان بکن. اگر یک احوال‌پرسی از شما کرد، شما دو تا احوال‌پرسی از او بکن. دیگر همیشه این را بدانید.

فرمود: هر وقت تحیتی از جانب کسی به شما شد، «فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»^{۱۶} دیگر حداقل ردّ خودش است، اما بهترش اولویت دارد. بعد هم حضرت می‌فرمایند: اگر یک وقت طولانی‌تر نمی‌توانی، خیلی خب، حداقل از او تشکر بکن. «فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَلَا أَقْلَ مِنْ أَنْ تَشْكُرَ» اگر می‌توانی طولانی‌تر، اگر نمی‌توانی حداقل از او تشکر بکن.

«الحمد لله رب العلمين»